

اثرگذاری بیداری اسلامی خاورمیانه عربی بر روابط بین‌الملل

حسین مسعودنیا*

مسعود رضائی**

چکیده

با توجه به حضور اسلام به عنوان عنصر تعریف کننده اصلی ملت‌های خاورمیانه و از سوی دیگر، شکست و بی‌اعتباری گفتمان‌ها و الگوهای معاصر مدعی و کنشگر در صحنه سیاسی این منطقه، اسلام و جهت‌گیری اسلامی، انتخاب طبیعی ملت‌های خاورمیانه است. این موضوع از آن جهت حائز اهمیت است که این بیداری و وقوع خیزش‌های جدید در منطقه خاورمیانه عربی، نشان از دوران جدید در عرصه روابط بین‌الملل داشته که ممکن است سبب‌ساز نوعی انتقال ژئوپولیتیک در حال شکل‌گیری شده و استقرار وضع و نظریه‌های جدیدی از روابط بین‌الملل را به همراه داشته باشد. از این رو، مقاله حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی در پی ارزیابی تأثیر نقش اسلام و موضوعیت آن در تحولات اخیر بوده و در این راستا بر این باور است که آنچه در این جنبش‌های مردمی اثرگذار واقع شده است، عامل هویت و ساخت و احیای هویت اسلامی است که بیش از مؤلفه‌های دیگر خودنمایی می‌کند.

واژگان کلیدی

بیداری اسلامی، انقلاب اسلامی، روابط بین‌الملل، خاورمیانه و شمال آفریقا، ژئوپولیتیک.

مقدمه

خاورمیانه عربی در طول تاریخ همواره با بحران‌های سیاسی متعددی مواجه بوده است. بیداری ملت‌های مسلمان در کشورهای عربی، آغازگر تغییرات اساسی در برخی از این کشورها شده است که بی‌شک در همین مدت کم نیز، پی‌آمدهای منطقه‌ای و بین‌المللی مهمی به دنبال داشته است. وقایع این منطقه از مهم‌ترین

*. استادیار دانشگاه اصفهان.

hmass2005@yahoo.com

**دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (نویسنده مسئول). msd.rezaei@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۲/۴

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۱

مسائل و موضوعات بین‌المللی طی چهار سال گذشته بوده که بر اهمیت و ضرورت توجه و پرداختن به آن در قالب اسلام روز به روز اضافه می‌شود.

طی نیم قرن اخیر، «اسلام‌گرایی» همواره ماهیتی سیال و مبهم از خود نشان داده و پدیده‌ای است که موجب شده طیف گسترده‌ای از گفتمان‌های متفاوت را از جریان‌های نوگرا، میان‌رو و پذیرای تحول، تا رادیکالیسم نامتسامح و خشونت‌طلب را در برگیرد. این مسئله از این جهت حائز اهمیت است که عصر و دوران حاضر، عصر قدرت‌یابی اسلام معرفی شده است؛ نامی که برخی متفکران بر هزاره سوم نهاده‌اند، تحت عنوان «قرن مسلمانان» از آن یاد می‌شود و هر روز بیش از پیش اعتبار و درستی خود را نمایان می‌سازد. اکنون دو دهه پس از فروپاشی شوروی و یک دهه پس از واقعه یازدهم سپتامبر - یعنی دو رویدادی که جهان و نظریه‌پردازی حول روابط بین‌الملل را دگرگون ساخت - در تمامی محافل سیاسی سخن از اسلام، مسلمانان و حکایت کشمکش‌ها و تحولات جهان اسلام است. اینکه چه اندیشه‌هایی موجب شد جهان اسلام دستخوش این همه نزاع و کشمکش شود و علت این همه تضاد و ستیز با مسلمانان را کجا باید جستجو کرد، سؤالی است که همواره اذهان سیاستمداران و اندیشمندان روابط بین‌الملل در شرق و غرب را به خود مشغول کرده و پاسخ‌های متعددی به آن داده شده است.

در طول تاریخ، خاورمیانه عربی همواره در حال تلاطم بوده، هیچ یک از حکومت‌های آن ریشه مردمی نداشته، عموماً تحمیلی هستند و ملت‌های ناراضی آن نیز هر زمان فرصتی پیش آمده قیام کرده‌اند. در این مدت نیز، نظریه‌های گوناگونی درباره خیزش‌های اجتماعی و سیاسی در حیطه نظر و اندیشه مطرح بوده‌اند که تنها برخی از آنها در مورد خیزش‌های اخیر در جهان عرب موضوعیت دارد و به همین منظور، بسیاری از نظریه‌پردازان این رویداد را انقلاب تلقی نمی‌کنند. «منحنی جی»، «نظریه فقر فزاینده مارکس» و «نظریه رفاه فزاینده دوتوکویل»، از جمله نظریه‌هایی هستند که امروز درباره تحولات جهان عرب مطرح‌اند. برخی از تحلیل‌گران امور بین‌الملل و استراتژیست‌های امور جهانی نیز از این تحول به عنوان «دومینوی سقوط دیکتاتورها» یاد کرده‌اند. (جمالی و شفیع‌پور، ۱۳۹۲: ۱۴۵) در این میان با وجود تفاوت‌هایی که میان کشورهای دستخوش تغییر و تحول دیده می‌شود، شاید بتوان از وجهی گفتمانی برای بیشتر خیزش‌های عربی سخن گفت که تمام این تحولات را در پیوند با یکدیگر نگاه می‌دارد. به عبارت دیگر، شاید عوامل وقوع نا آرامی در هر یک از کشورها متفاوت باشد، اما بی‌گمان مفاهیمی وجود دارد که این تحولات را همچون زنجیری به هم پیوند می‌دهد (رضائی و جهانیان، ۱۳۹۳: ۱۸۵) و آن، هویت و ماهیت اسلامی این رویداد مهم است.

وقایع اخیر خاورمیانه عربی در سال ۲۰۱۰ میلادی از یک خودسوزی در تونس آغاز شد. گفته می‌شود که خودسوزی در معادلات سیاسی عالی‌ترین مرحله اعتراض است. از همین رو این واقعه به سرعت به خیزشی خیره کننده در سراسر خاورمیانه تبدیل شد و به یکباره سرنگونی رژیم‌های دیکتاتور منطقه را در پی داشت؛ به گونه‌ای که با تکیه بر ویژگی دومینووار آن، همچنان احتمال سقوط دیگر رژیم‌های دیکتاتور در جهان عرب

را نیز می‌توان متصور بود. این خیزش که در خاورمیانه به تحولی اساسی تبدیل شد، امروزه با عناوین و اصطلاحات مختلفی از آن یاد می‌شود. زبان سیاست نیز مشحون از اصطلاحاتی است که همواره به صدها شیوه به کار رفته‌اند. از همین‌رو عده‌ای تحولات به وقوع پیوسته در جهان عرب را «بیداری اسلامی» می‌خوانند و کسانی اصطلاح «بهار عربی» را به کار می‌برند که هر دو نیز تلقی متفاوت از یک حادثه واحد دارند. این موضوع اساساً یادآور نکته‌ای است که «ویتگنشتاین» با اندرز معروفش مبنی بر اینکه «از معنا سراغ نگیرید، از کاربرد سؤال کنید» (گارنت، ۱۳۸۸: ۱۷۴) به خوبی اهمیت آن را روشن می‌سازد.

اما باید گفت که اساساً پس از جنگ جهانی دوم، تمام جریان‌های استقلال‌طلبی در دنیای عرب، اسلامی بوده است؛ چراکه عرب هویتی جز اسلام ندارد و هر حرکتی در آنجا صورت گیرد، تحولی اسلامی است. بر این اساس، امواج گسترده خیزش‌های مردمی در حوزه عربی - اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا، از طریق ارایه ارزش‌ها، هنجارها، باورها و نظم سیاسی - اجتماعی نوین از یک سو و احیای اسلام سیاسی، بیداری اسلامی، تقویت جنبش‌های اسلامی و برانگیختن واکنش ایدئولوژی‌های معارض از سوی دیگر، نقش تعیین‌کننده‌ای در تضعیف بنیادهای نظری سنتی روابط بین‌الملل و ظهور و توسعه نظریه‌های انقلاب، جنبش‌های اسلامی و دین در چارچوب معناگرایی داشته است. نظر به اهمیت این موارد، این مقاله بر آن است تا ضمن شناخت این مهم، با عنایت به اثرگذاری بیداری اسلامی در جنبش اخیر خاورمیانه عربی، نقش این تحول در آینده روابط بین‌الملل و همچنین تحولات ژئوپلیتیکی آن را مورد واکاوی و تجزیه و تحلیل قرار دهد.

چارچوب مفهومی

طی چند دهه گذشته تاکنون بسیاری از پژوهشگران روابط بین‌الملل، دین و مذهب را به عنوان عاملی توضیح‌دهنده در رخدادهای جهانی پذیرفته‌اند؛ به‌ویژه که نقش مذهب را در تشدید یا حل و فصل درگیری‌های بین‌المللی غیر قابل انکار می‌دانند؛ چراکه این موضوع عامل بسیار مهمی در شکل دادن و اثرگذاری بر ارزش‌هاست و قادر است بر شیوه تعیین و تنظیم اهداف روابط خارجی کشورها اثرگذار باشد. در اینجا مراد از دین و مذهب، اسلام مبارزی است که الگوهای مسلط در شش دهه گذشته جهان اسلام، اقدام به سرکوب آن کرده‌اند. زمانی هگل، فیلسوف مشهور آلمانی گفته بود: «تاریخ آشکار کننده روح جهان است»؛ بدین معنا که حرکت فکر که وی آن را ایده می‌نامید، خالق واقعیت‌های بیرونی است. در واقع این تعامل نیروهای متعارض در اثر دیالکتیک است که جهان را به مرحله بالاتری از تاریخ می‌رساند. لذا با وقوع هر جنبشی عوامی وارد زیست جهان شهروندان شده و به صورت خواست و مطالبه آنها درآمده‌اند و در نهایت، دیالکتیک این خواست‌ها، زمینه خیزش‌های اخیر را فراهم آورده است. (توان، ۱۳۹۰: ۱۵۴)

در اینجا پرسش اساسی این است که چه عواملی زمینه‌ساز این تحول عمده شده‌اند؟ چه شد که اعراب پس از دهه‌ها رکود و انفعال، به یکباره وارد حوزه عمومی گردیدند؟ چه تحولاتی در این کشورها رخ داد که

مردم را به خیابان‌ها کشاند و باعث شد چنین طوفانی در منطقه به‌راه بیفتد؟ واقعیت این است که تحلیل خیزش‌ها و توضیح دلایل وقوع آن، جزو دشوارترین مباحث رشته جامعه‌شناسی سیاسی و علوم سیاسی محسوب می‌شوند. به همین سبب هیچ‌کس به طور دقیق نمی‌داند چه عواملی و در چه زمانی موجبات بروز شورش یا قیام را فراهم می‌آورد. علوم سیاسی هنوز نابالغ است، ضمن اینکه این رشته متأثر از گزاره‌ها و تاریخ غرب است؛ به همین سبب بسیاری از مباحث آن به کار تبیین تحولات این سوی عالم نمی‌آید. اما به هر حال دانش سیاسی ابزارهایی را برای شناسایی تحولاتی نظیر وقایع اخیر خاورمیانه در اختیار تحلیل‌گران قرار می‌دهد که تا اندازه‌ای قادر خواهند بود زمینه‌ها را تشخیص و مورد ارزیابی قرار دهند. از طرفی «دستیابی به صراحت کلام، کار دشواری است. یعنی نمی‌توان از یکجا شروع کرد و همین‌طور تا نقطه پایان ادامه داد؛ چراکه نقطه آغاز ناپیداست. از نظر یک مورخ، مشکل همیشه همین‌جاست؛ معلوم نیست که نقطه آغازین یک برهه تاریخی در کجای تاریخ نهفته است» (کریستی، ۱۳۹۰: ۱) و نقطه پایان آن کجاست.

از این‌رو، برخی منشأ این خیزش را که به واقع ماهیتی اسلامی دارد، حادثه یازده سپتامبر خوانده و تأکید می‌کنند که این واقعه با دو جنگی که در قرن بیست‌ویکم سرزمین‌های اسلامی را برافروخت، جهان اسلام را در مسیر مبارزه‌ای با غرب قرار داد. عده‌ای نیز پدیده‌ای به نام برخورد تمدن‌ها را سرچشمه این نزاع می‌دانند و بر این باورند که پشت همه این درگیری‌هایی که در اقصی نقاط جهان، میان جبهه مسلمانان و دولت‌های غربی جریان دارد، نوعی رقابت و مبارزه‌جویی تمدن‌های شناخته شده به ویژه دو تمدن اسلام و مسیحیت برای اثبات برتری بر جهان است. این دسته از اندیشمندان در تأیید دیدگاه خویش به گفته‌های بوش در فردای یازده سپتامبر و دیدگاه‌های ساموئل هانتینگتون استناد می‌کنند که هر دو به نحوی نوید شروع نبرد جدید صلیبی علیه مسلمانان را داده‌اند. اما واقعیت این است که اساساً نقطه آغازین مقابله با جریان‌های اسلامی، درست از سپیده دم تولد جهان پس از جنگ سرد آغاز شد، یعنی از آن هنگام که رقیب قدرتمند سرمایه‌داری - سوسیالیسم - فروپاشید و اسلام به عنوان تنها ایدئولوژی جایگزین و بدیل عرض‌اندام کرد.

به باور اغلب متفکران سیاسی، هیچ اتفاقی به اندازه خلأ ایدئولوژی چپ و حرکتی که برای پر کردن این خلأ با خروج مسلمانان آغاز شد، غرب را نگران نساخت. بنابراین امروز، اسلام در دید عموم سیاستمداران غرب یک رقیب است. در این وضعیت، هر خیزش تازه اسلامی که ظهور کند، در نگاه دولت‌های غربی تهدیدی تازه برای حیات مکتب فکری آنها قلمداد خواهد شد. درست همین جا است که پدیده «بیداری اسلامی» در محافل سیاسی و رسانه‌ای غرب و منطقه پدیدار می‌شود.

جایگاه اسلام‌گرایی و انقلاب اسلامی در خیزش جدید خاورمیانه

در بررسی ابعاد مختلف خیزش جدید در خاورمیانه عربی، می‌توان گفت این رویداد در نوع خود تاکنون بی‌سابقه و منحصر به فرد بوده است. اگرچه این تحول عظیم با یک نارضایتی اجتماعی و اقتصادی ساده در تونس آغاز شد،

اما به‌واقع بیانگر این موضوع مهم است که عناصر چندگانه سیاسی، اقتصادی و مهم‌تر از همه پیشینه مذهبی — تاریخی در این زمینه دخیل بوده‌اند. به‌طور نمونه، تجزیه امپراتوری عثمانی و در پی آن، تضعیف قدرت‌های اسلامی، تحولی مهم و اثرگذار بود که به‌عنوان «فتنه کبری»، نوعی بی‌قراری و بی‌نظمی را در ساخت جهان اسلام نمایان ساخت. از همین‌رو لغو خلافت توسط مجلس ملی ترکیه در سال ۱۹۲۴ میلادی، نمایانگر ناکامی تلاش‌های فکری برخی از متفکران مسلمان در قرن نوزدهم همچون «رفاعه طهطاوی» (۱۸۷۳ - ۱۸۰۱ م) و «خیرالدین پاشا» (۱۸۹۹ - ۱۸۱۰ م)، در راستای تحلیل عوامل عقب‌ماندگی جهان اسلام و ارائه راهکارهای اصلاحی برای حل این مسئله به حساب می‌آید. به همین دلیل، این تحول به‌عنوان فروپاشی تمامی بنای مربوط به جامعه سنتی قلمداد شد؛ (فیلالی انصاری، ۱۳۸۰: ۵۴) روندی که تا یک دهه پس از آغاز هزاره سوم ادامه داشت. نظر به همین واقعیت، سال‌ها بود که نخبگان سیاسی غربی و متحدان محلی آنها، مردم عرب را به بی‌تفاوتی و خواب‌آلودگی سیاسی متهم می‌کردند. این ادعا که اعراب مسلمان علاقه‌ای به کسب آزادی‌های بیشتر دموکراتیک از حاکمان مستبدشان ندارند، همواره محل تأمل جدی بوده است. اما زمانی که «طارق الطیب محمد البوعزیزی» آن جوان ۲۶ ساله در تاریخ ۱۷ دسامبر سال ۲۰۱۰ خود را در برابر شهرداری شهر «سیدی بوزید» در تونس به نشانه اعتراض به وضعیت موجود به آتش کشید، تصور نمی‌رفت که این حادثه در کمتر از یک ماه منجر به فرار زین‌العابدین بن علی از تونس و در پی آن سقوط دیکتاتور مصر - حسنی مبارک - و شعله‌ور شدن آتش خیزش در اکثر کشورهای عربی شود؛ خیزشی که باعث فروریختن دیوار ترس در اکثر کشورهای عربی شد که دیکتاتورهای آن با روش امنیتی و مشت آهنین، سال‌های متمادی عنان قدرت را در دست داشتند.

در تفسیر ساختاری و ریشه‌یابی این حرکت‌های تغییرگرا دو برداشت کلی وجود دارد که در نگرش اول، این جریان‌ها را به نام بهار عربی و با ظاهری اسلامی معرفی کرده و این تحركات را ناشی از برنامه‌ها و استراتژی‌های غرب می‌دانند که با رویکرد دموکراسی خواهی لیبرالی و مادی به وقوع پیوسته‌اند و این حوادث با هدف تغییر مهره‌های غرب در سطح حاکمان مستبد کشورهای عربی بوده و حوادث رخ داده، به‌گونه‌ای پیوسته کاملاً تحت کنترل و هدایت مستقیم و غیرمستقیم غربی‌ها می‌باشد. این ادعا بیشتر از جانب تحلیل‌گران و سیاستمداران غربی است و تلاش می‌کنند تا واقعیت‌های کشورهای عربی را در راستای حرکت‌های دموکراسی خواهانه تفسیر کنند. گاه نیز سطح این حرکت‌ها را در حد مطالبات اقتصادی و معیشتی در غالب عناوینی چون «انقلاب نان» تقلیل می‌دهند.

اما در تفسیر جمهوری اسلامی از این قیام‌ها که مقام معظم رهبری با نظر به واقعیت‌های موجود در کشورهای عربی ارائه می‌کنند، منشأ رشد جنبش‌های عربی حاصل بازگشت مردم به ریشه‌های اعتقادی خود دانسته شده و با انتخاب واژه «بیداری اسلامی» و «شکل‌گیری موج سوم اسلام‌گرایی» که ناشی از عملکرد شیوه‌های استبدادی کشورهای غربی در قبال ممالک اسلامی قلمداد می‌شود، این تحركات ناشی از تفاوت‌های

تمدنی و جهان‌بینی اسلام و غرب قلمداد می‌شود. (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۹) شعارها و نشانه‌های مورد استفاده در تظاهرات، تفکرات رهبران و اقبال عمومی مردم به گروه‌ها و احزاب اسلام‌گرا در اولین مشارکت سیاسی در این کشورها پس از تحولات اخیر در خاورمیانه در چارچوب انتخابات پارلمانی، ماهیت اسلامی نظام‌های سیاسی این کشورها را نشان می‌دهد. (Pillar, 2011: 19) بر این اساس، در سال ۱۳۹۰ و در پی اوج‌گیری انقلاب مصر، مقام معظم رهبری با طرح نظریه «بیداری اسلامی» به عنوان نظر و دیدگاه رسمی جمهوری اسلامی ایران، به ریشه‌های تاریخی، مذهبی و زمینه‌های تعیین‌کننده این تحول اشاره کردند که در جریانی خطی و تاریخی قرار داشته و بریده از ریشه‌های تاریخی و زمینه‌های اجتماعی و فکری نیستند. (حسینی، ۱۳۹۰: ۳۴ - ۲۳)

اما اساساً اندیشمندان غربی، نگرانی‌های استراتژیک خود را در مورد تحولات جهان اسلام، با عنوان «بنیادگرایی اسلامی» مورد بررسی قرار می‌دهند؛ آنها بنیادگرایی اسلامی را یکی از روش‌های تجدیدنظر و مقاومت اسلامی می‌دانند که نخستین بار از سوی «سید جمال‌الدین اسدآبادی» مطرح شد. بر اساس این دیدگاه، سید جمال به «دولت ملی» در میان مسلمانان اعتقادی نداشت و دولت پان‌اسلامیست و اتحاد همه کشورها را در قالب جهان اسلام پیگیری می‌کرد. این برداشتی آرمان‌گرایانه بود که «اخوان المسلمین» نیز در مصر به رهبری «حسن البنا» در سال ۱۹۲۹ میلادی مطرح کرد و در دهه ۶۰ میلادی نیز «مولانا مودودی» در پاکستان و «سید قطب» در مصر چنین جنبش‌های بنیادگرایانه‌ای را پی گرفتند. نظر به همین اهمیت نیز، بررسی موضوع بنیادگرایی اسلامی، تقریباً در ۵۰ کشور جهان که حدود یک میلیارد مسلمان را در خود جای داده، امروزه و به‌ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر به موضوع و استراتژی امنیت ملی آمریکا تبدیل شده است.

در تحلیل خیزش‌های اخیر در کشورهای عربی نباید دچار تقلیل‌گرایی شد و تنها به یک یا دو دلیل عمده بسنده کرد؛ بدین مفهوم که در تبیین این نوع تحول عظیم در کنار نقش عمده و غالب هویت اسلامی و ماهیت بیداری اسلامی بودن آن، باید به دنبال دیگر عوامل نیز بود. در واقع یک تحلیل علمی و اصیل تنها بر اساس رهیافت چند علیتی حاصل می‌شود. (کریم خانی، ۱۳۹۰: ۱۲) به‌همین منظور گفته می‌شود که انباشته شدن سهم توده‌های فقیر و بدبخت جامعه در حوزه‌های اجتماعی - فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نیز به سهم خود سبب شده اسلام‌گرایان به صورت واکنشی عمل کنند؛ اما در حقیقت در این رویداد عظیم، بازگشت به آرمان‌های اصیل اسلامی و آموزه‌های غنی این مکتب الهی و به تاسی از انقلاب اسلامی در ایران، به عنوان انگیزه و مرهمی بر زخم‌های فراوان گذشته مطمح نظر قرار گرفت. انقلاب اسلامی ایران با پارادایم و پارامترهای خاص خود تحول عمیق فرازمانی و فرامکانی است؛ و رخدادی متمایز در ساخت حکومت مستقل بر پایه‌هایی از استوانه اسلام‌مداری و مردم‌سالاری است که با قدرت اثرگذاری خود، این گفتمان بیداری و رهایی‌بخشی در سطح دولت‌ها متوقف نماند و عمده مخاطبان خود را در میان لایه‌های ملت‌های هم‌جهت عرب جست‌وجو کرده و توانسته است در این راه به ضریب نفوذ عمیقی دست یابد و در بیداری اسلامی اخیر کارگر واقع شود.

بر این اساس می‌توان گفت ظهور و نقش‌آفرینی انقلاب اسلامی، بارزترین مشخصه مشترک در میان مجموعه خیزش‌های به هم پیوسته و دنباله‌وار جاری در خاورمیانه و شمال آفریقا است. به عبارت دیگر، هرچند اشتراک‌های دیگری نیز - در کنار برخی تفاوت‌ها - در این تحولات پی‌درپی دیده می‌شود، اما ردپای انقلاب اسلامی را می‌توان در هریک از این خیزش‌ها پی‌گرفت. به واقع، آموزه‌ها و اندیشه‌های انقلاب اسلامی مبتنی بر عدالت اجتماعی، مردم‌سالاری دینی، استقلال و آزادی که توانسته به تلفیقی از جمهوریت و اسلامیت دست یابد، الگوی بسیاری از جنبش‌ها و خیزش‌های مردمی است. از این رهگذر می‌توان گفت که انقلاب اسلامی ایران، نقطه عطفی در بیداری اسلامی چهار سال اخیر به شمار می‌رود.

تبیین موضوعیت جایگاه اسلام در بحث

امروزه، خیزش‌های جهان عرب که باعث ایجاد دگرگونی‌های مهمی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شده است، از منظرهای مختلفی قابل بررسی است. این رویداد هم از جنبه نظری و مفهومی، و هم از بعد منطقه‌ای و بین‌المللی، از اهمیت فراوانی برخوردار است. حال، نخستین پرسش در خصوص این تحولات به ماهیت خیزش‌ها معطوف است و دیدگاه‌های مختلفی نیز در این خصوص ارائه شده است. آنچه می‌توان بر آن تأکید کرد این است که مردمی بودن، مهم‌ترین مشخصه جنبش‌های جدید جهان عرب است و سایر ویژگی‌های این جنبش‌ها و تحولات نیز به نوعی از این مشخصه کانونی ناشی می‌شود. در این میان، مردم با تمام ویژگی‌های خاص خاورمیانه‌ای خود و در قالب جنبش‌هایی گسترده و فراگیر به عنوان نیرویی مهم وارد عرصه سیاست شده‌اند.

در حالی که در دهه‌های گذشته حکومت‌ها، نیروهای نظامی و برخی احزاب و گروه‌ها و همچنین بازیگران خارجی در این کشورها مهم‌ترین بازیگران عرصه سیاست بوده‌اند؛ اما اکنون مردم به عنوان نیرویی جدید با اتکا بر خود و بدون واسطه احزاب و گروه‌ها یا مجوز حاکمیت و یا حمایت خارجی وارد عرصه سیاسی شده‌اند و بر این اساس شاهد ویژگی‌های دیگری مانند ضد استبدادی بودن، هویت اسلامی، استقلال‌خواهی، مشی مسالمت‌آمیز، رهبری جمعی و محوریت جوانان در جنبش‌ها نیز بوده و هستیم.

با وجود این، از این نکته نیز نباید غافل ماند که شباهت‌های زیادی میان جنبش‌های اجتماعی جهان عرب و انقلاب اسلامی ایران وجود دارد که مهم‌ترین آنها مردمی بودن، اسلامی بودن و ضد استبدادی بودن هر دو می‌باشد. به همین دلیل می‌توان گفت که خیزش‌های مردمی در جهان عرب ادامه حرکت انقلاب اسلامی در ایران و الهام گرفته از آن می‌باشد. هرچند خیزش‌های مزبور صرفاً مولود این عامل نیستند و از عوامل متعدد دیگری که منشأ داخلی دارند نیز ریشه گرفته‌اند، اما همان‌گونه که اشاره شد، مردمی بودن جنبش‌های جهان عرب باعث شده تا ویژگی مسلمان بودن مردم منطقه در جنبش‌ها بازتاب تعیین‌کننده‌ای پیدا کند. از این‌رو، می‌توان بر هویت اسلامی جنبش‌های اخیر به عنوان یکی از ویژگی‌های مهم آنها تأکید کرد.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اعتقادات مذهبی مردم در خاورمیانه که مبتنی بر دین

اسلام است، در خصوص مسائل داخلی و بین‌المللی چگونه خود را عرضه و واجد صلاحیت می‌داند؟ در این راستا به نظر می‌رسد با توجه به اینکه تقاضاهای همزمان برای به‌کارگیری ساز و کارهای دموکراتیک در اداره امور جامعه و توجه جدی به باورها و اعتقادات دینی مردم در جوامع خاورمیانه عربی وجود دارد، به پیروی از گفتمان اسلام‌گرایی میانه‌رو، نخست باید رابطه میان اسلام با دموکراسی را در جوامع داخلی مطمح نظر قرار داد و سپس به تبیین رویکرد اسلام در عرصه بین‌المللی و روابط بین‌الملل پرداخت.

۱. اسلام و قلمرو داخلی (اسلام و دموکراسی)

موج بیداری اسلامی در برخی از کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه، تاکنون منجر به سقوط نظام‌های اقتدارگرای حاکم بر تونس، مصر، لیبی و یمن گردیده است. اولین و مهم‌ترین موضوعی که در دستور کار این کشورها قرار گرفته است، بنیانگذاری و نهادسازی ساختارهای حقوقی و سیاسی جدید است که در پرتو آن تحولات از وضع موجود به وضع مطلوب استقرار و ثبات یابد.

مهم‌ترین چالشی که در این مرحله گذار وجود دارد، گفتمان حاکم بر نیروهای آزاد شده‌ای است که در قالب اسلام‌خواهی و مردم‌سالاری بروز و ظهور یافته است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که در ساختارهای جدید، رابطه بین اسلام و حاکمیت ملی چگونه قابل جمع و تبیین است؟ در پاسخ باید گفت اساساً اسلام و مردم‌سالاری، نه تنها مغایرتی با هم ندارند، بلکه اسلام مقوم و مروج مردم‌سالاری نیز هست. در قرآن کریم، سنت و سیره نبوی، آیات، روایات و عملکردهایی مشاهده می‌کنیم که دال بر آزادی، اختیار و حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش است. آیات ۲۵۶ سوره بقره (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ)، ۹۹ سوره یونس (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا)، ۴۵ سوره ق (تَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ)، ۳ سوره انسان (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)، آیات ۱۷ و ۱۸ سوره زمر (فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ)، ۱۱ سوره رعد (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ). امام علی (ع) نیز در خصوص حمایت مردم از حاکمیت پیامبر اکرم می‌فرماید: «و با یعنی الناس غیر مُستکبرهین و لا مجبرین: مردم با من بیعت کردند و حکومت من را پذیرفتند در حالی که نه کسی آنها را اکراه کرده بود و نه مجبور». (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶) دیگر آیات و همچنین اصول خُریت، عدالت، حکومت قانون، شورا و مشورت؛ بیعت، تساهل، تسامح، مجامله، کرامت انسان، امر به معروف و نهی از منکر، نظارت عامه، رضالعامه، عدالت حاکم، مسئولیت همگانی و دیگر موارد مرتبط، بیانگر آن است که اسلام، نافی ارزش‌های دموکراتیک نیست.

سنتز معنویت و حکومت از تصریح بنیادینی که در روح اسلام است ناشی می‌شود. این بدان معناست که «هیچ معبودی جز خداوند نیست» و تأکید بر اینکه او «یکتا» است و این اندیشه که توحید خوانده می‌شود، مبنای لازم را برای این ایده که هیچ کس نمی‌تواند جنبه‌های مختلف حیات را به مقولاتی مجزا از یکدیگر منفک کند، فراهم می‌آورد.

علی شریعتی، شخصیتی که سهم عمده‌ای در تحول ایدئولوژیکی انقلاب اسلامی در ایران ایفا نمود، در

کتاب *جامعه‌شناسی اسلام* بر این باور است که توحید «به معنی یکانگی و یکتایی خداوند، البته مورد پذیرش تمامی یکتاپرستان است. اما توحید به عنوان یک جهان‌بینی، بدین معنی است که کل هستی را به جای تقسیم آن به این جهان و جهان باقی ... روح و بدن، به مثابه یک کل واحد بنگریم».

در این جهان‌بینی، جداسازی مذهب از سیاست، موجب خلأ معنوی در حوزه عمومی می‌شود و راه را برای استقرار نظام‌های سیاسی‌ای که هیچ درک و احساسی نسبت به ارزش‌های اخلاقی ندارند، باز می‌کند. از چنین منظری، یک دولت سکولار هم، راه را برای سوء استفاده از قدرت باز می‌گذارد. در این بستر پیچیده، واضح و روشن است که اسلام در قلمرو داخلی کشورها، ذاتاً با دموکراسی ناسازگار نیست. موضوعی که بسیاری از اندیشمندان غربی نیز به آن اذعان دارند. بدین مفهوم که «اسلام سیاسی» در برخی مواقع اساساً نه برنامه‌ای برای به راه انداختن جنگ مقدس یا تروریسم، بلکه برنامه‌ای در راستای دموکراسی بوده است. (Donohue and Esposito, 2006: 54-78) از همین رو، تجربه کشورهای مسلمان دارای رژیم‌های نظامی که از حیث ایدئولوژیکی سکولار هستند، بی‌اعتمادی نسبت به جدایی ارزش‌های دینی از سیاست را تقویت می‌کند.

۲. اسلام و قلمرو خارجی (اصول روابط بین‌الملل اسلامی)

اگرچه اسلام به‌عنوان یک دین، در ابتدا تحول نظام اعتقادی انسان و هدایت آن را در حیات فردی و اجتماعی مطرح نظر قرار می‌دهد، اما این دین به سبب جامعیتی که دارد، برای روابط بین‌الملل نیز اصول و الگوی راهنما دارد. ضرورت این بحث از این جهت حائز اهمیت است که اسلام، دینی جهان‌شمول است. دلیل جهان‌شمول بودن اسلام هم در این است که تدوین حقوق بشر و نیز قانون روابط بین‌الملل بر مبنای دینی امکان‌پذیر خواهد بود که به نحوی بتواند جهان را در بسیاری از اصول مشترک ببیند. به عبارت دیگر، مکتبی که توان تبیین اصول مشترک، برای جهان بشری را ندارد، نه توان جهان‌شمول بودن را دارد و نه توان تدوین حقوق بشر و روابط بین‌الملل را خواهد یافت؛ چراکه اگر ملت‌ها و امت‌ها، فاقد یک حقیقت مشترک باشند، هرگز این اصول میسر نخواهد بود. هر چند روابط بین‌الملل عرصه عملکرد کنشگرانی است که به لحاظ ایدئولوژیک یکسان نیستند و همین امر زمینه را برای طرح اصول و الگوهای مبتنی بر ایدئولوژی‌های خاص نامساعد می‌سازد؛ اما در این میان اسلام به‌دلیل ویژگی‌های منحصر به فرد دارای نقشی خاص و فراگیر ارزیابی می‌شود. از همین رو می‌توان دو نوع گفتمان روابط بین‌المللی اسلامی را مورد تأکید قرار داد:

الف) گزاره‌های روابط بین‌المللی قرآن کریم که به تنظیم مناسبات کشورهای اسلامی کمک می‌کند. این کشورها به دلیل پذیرش اسلام، برای گزاره‌های مذکور اعتبار پیشینی قائل هستند که با تأیید عقلانی نیز همراه می‌شود.

ب) گزاره‌های روابط بین‌المللی قرآن کریم که به تنظیم مناسبات تمامی کشورها (اعم از مسلمان و غیر آن) کمک می‌کند.

این بازیگران در صورت پیروی از عقل سلیم بشری، صحت و ثمربخش بودن آموزه‌های مذکور را درک خواهند کرد. نظر به این مهم می‌توان گفت که اسلام رویکرد «واقع‌گرایی اخلاقی» را در روابط بین‌الملل پیشه می‌کند که از تعامل آن، دو اصل آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی به دست می‌دهد: آرمان‌گرایی که ریشه در کمال‌جویی انسان دارد و در پی آن است تا جامعه انسانی بر اساس اصولی چون کرامت انسانی، مصالح مشترک ملت‌ها، همزیستی مسالمت‌آمیز، عدم مداخله در امور داخلی دیگران، برقراری صلح، همکاری متقابل و مواردی از این دست استوار شود. واقع‌گرایی نیز که بر مبنای قدرت ارزیابی می‌شود، بر این اعتقاد است که در صورت ضعیف بودن، ظالمان برای تجاوز و بسط فعالیت‌های سلطه‌طلبانه خود از انگیزه بیشتری برخوردار خواهند شد. آیه ۱۴۱ سوره نساء (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا) بر این دیدگاه صحه می‌گذارد. در نتیجه می‌توان اصول روابط بین‌الملل اسلامی را بر پایه اخلاق‌گرایی واقع‌گرایانه مورد تأکید قرار داد. (افتخاری، ۱۳۸۹: ۲۲۴ - ۲۲۳)

بیداری اسلامی و تحول در روابط بین‌الملل

با عنایت به مواردی که مورد بحث قرار گرفت، می‌توان گفت امواج بیداری اسلامی در جوامع عربی خاورمیانه، بدون تردید قواعد بازی را در عرصه مناسبات بین‌المللی حتی بیش از شرایط کنونی دگرگون خواهد کرد. تا همین جا نیز این دگرگونی در برخی جنبه‌های روابط بین‌الملل با تأثیرپذیری این رویداد نمایان شده، اما شمار زیادی از تحلیل‌گران سیاسی مایلند که در این مورد، پس از شکل گرفتن دولت‌های برآمده از خیزش‌های جوامع عرب و کشورهای دستخوش تغییر سخن بگویند. طبیعی است که در چنین شرایطی، کشورها برای تعامل آینده با دولت‌های نوظهور در جهان عرب، به رصد وقایع و تحلیل تحولات بنشینند تا با آگاهی بیشتری قدم به عرصه کار با آنها بگذارند. رخدادهای نوین خاورمیانه، به نظر از پیش، در ضمیر منطقه نهفته بوده است؛ اکنون، همان عواملی که روزگاری در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و سال‌های آغازین قرن بیستم، به ظهور و تکامل ناسیونالیسم عرب کمک می‌نمود، به جنبش‌های نوین جهان عرب موسوم به بیداری انسانی و بیداری اسلامی کمک کرده است. در آن دوران، «سلطه‌گری قدرت‌های امپریالیستی اروپا، نفوذ فرهنگ، تمدن و آرمان‌های سیاسی و اجتماعی اندیشه‌های لیبرال غرب، به عنوان عوامل اصلی و عمده خارجی از یک طرف، و زوال و ضعف روزافزون قدرت امپراتوری عثمانی در برابر سلطه‌طلبی‌های غرب همراه با استبداد داخلی در سلطنت سلطان عبدالحمید و به‌ویژه ترک‌های جوان از طرف دیگر، از جمله عوامل و علل داخلی در رشد و استحکام جنبش ناسیونالیسم عرب به حساب می‌آمد». (احمدی، ۱۳۶۹: ۸۸ - ۸۷) بنابراین، خاورمیانه اکنون به پدیداری سیاسی، تاریخی و فرهنگی قدیمی، ولی نوشونده همزمان، تبدیل شده است.

بر همین اساس، برخی بر این باورند که این تحول عظیم به معنای پایان دوره‌ای است که مشخصه بارز آن، شکست دولت و وجود جنگ‌های دائمی و بدون استراتژی پایانی در تمامی جهان عرب بود. همچنین این خیزش‌ها را می‌توان به معنای پایان یافتن بقایای آثار قرارداد سایکس پیکو (۱۹۱۶) میان فرانسه و انگلیس و

مرزبندی جهان عرب به صورتی بحران خیز با فضای توطئه‌آمیز و فروپاشی نظم سنتی عربی و اساساً دولت عربی دانست. (Shadid, 2011)

پیامدهای این تحولات می‌تواند احیای جهان اسلام باشد که از دهه ۱۹۵۰ با مبارزات ضداستعماری برای خود، مأموریت تشکیل دولت - ملتی مستقل و مقابله با سلطه بیگانه را متصور بود، اما به ناگاه خود را تسلیم دیگران نمود. این تحرکات تلاشی است در راستای تعیین سرنوشت و نه صرفاً اعتراض. تحولات جهان اسلام بدین مفهوم نیز تعبیر می‌شود که مجموعه کشورهای خاورمیانه عربی به این باور رسیده‌اند که در سایه مشکلات ایالات متحده در خاورمیانه و آسیای مرکزی و همچنین ناتوانی اسرائیل در تقابل با حزب‌الله و حماس، قادرند در مقابل حکام ناکارآمد و دست‌نشانده خود به پا خیزند. اگرچه این خیزش‌ها عربی تلقی می‌شود، اما بُعد بین‌المللی هم دارد. بدین معنا که این خیزش‌ها، دارای مدل جدیدی از روابط بشری و واژگان ظهور خود از حیث زمان و فضا و استعداد در کنار واقعیت جهان و «دیگری» است.

رخدادهای زنجیروار سیاسی در تونس، مصر، لیبی، یمن، بحرین، بار دیگر سبب شد حوزه عربی خاورمیانه، به کانون بین‌المللی نگاه‌ها تبدیل گردد. نظام بین‌المللی در حال گذار و انتقال نیز، سبب شده است کشورهای جهان اسلام، فرصتی مناسب برای بازتعریف نقش خود در روابط بین‌الملل به دست آورند. بنابراین، آنچه که به درستی، هم بیداری اسلامی و هم بیداری انسانی خوانده شده، واکنشی است نسبت به آنچه که هویت و قدمت خاورمیانه نام دارد و بر لایه‌های گوناگون مطبقی که ساختار هویتی، فرهنگی و تمدنی منطقه‌ای بزرگ به نام خاورمیانه را به سرشت و سرنوشتی آمیخته از تضادها و تناقض‌های متنوع درآورده استوار است.

خاورمیانه را اساساً با بحران می‌شناسند و زندگی در بحران و آشفتگی‌ها برای مردمان خاورمیانه، چندان عجیب و غریب نیست؛ زیرا تحولات سیاسی خاورمیانه، پس از پایان جنگ جهانی دوم، کم و بیش تحت تأثیر دو نوع منازعه بوده است؛ یکی، منازعه فراگیر بین‌المللی برآمده از جنگ سرد و دیگری، کشاکش منطقه‌ای عربی - اسرائیلی. از طرفی عوامل بسیاری به ازدیاد مناقشات دائمی در خاورمیانه کمک می‌کنند: روندهای جمعیتی همچون مهاجرت، جنگ‌های قومی، مذهبی و داخلی، اختلافات سرزمینی لاینحل و کمبود آب آشامیدنی. (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳: ۱ / ۱۳۱) اما اکنون، کاراکترهای هویت‌بخش قدمت‌دار خاورمیانه‌ای، با تأثیرپذیری از دو موج همزمان بیداری اسلامی و مردم‌سالاری، جنبش اجتماعی جدیدی را پدیدار ساخته‌اند؛ لذا به نظر می‌رسد، تحولات جدید فرهنگ و سیاست و اجتماع در خاورمیانه، همانندی‌هایی دارد که توان بازآفرینی نقشه تازه سیاست در حوزه کشورهای خاورمیانه را فراهم می‌آورد. بنابراین، تحولات اخیر در خاورمیانه، هم موازنه قوا را در این منطقه دستخوش تحولی اساسی به سود ایران و ترکیه کرد و امنیت عربستان و اسرائیل را آماج تهدید قرار داد و هم صف‌بندی میان جبهه «مقاومت» و «سازش» را بیش از پیش نمایان ساخت. از طرفی خیزش جدید خاورمیانه عربی تحول و پیامدهایی را نیز در عرصه منطقه‌ای به جا گذاشته است.

مهم‌ترین پیامدهای بیداری اسلامی در سطح کارگزاری عبارتند از: الف) تضعیف جایگاه، نقش و اثرگذاری دولت‌های سکولار، محافظه‌کار و وابسته در جهان عرب؛ ب) کم‌رنگ شدن و تضعیف موقعیت اسرائیل در منطقه و افول هژمونی این رژیم در منطقه؛ ج) تقویت جایگاه و نقش جمهوری اسلامی ایران و افزایش قدرت نفوذ و چانه‌زنی این کشور در منطقه. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۱۲) در همین راستا موازنه قوای منطقه‌ای به سبب خیزش‌های عربی جابه‌جا شده و یا در حال تغییر و تحول است و شاهد دو قطبی شدن خاورمیانه خواهیم بود؛ البته منطقه خاورمیانه از گذشته تاکنون بر مبنای موجودیت و محور اسرائیل دو قطبی بوده است؛ بدین مفهوم که یک جریان اسلام‌گرا و یک جریان محافظه‌کار سکولار در آن وجود داشته است. در محور مقاومت، ایران، سوریه و حزب‌الله قرار می‌گیرند و در محور سازش برخی کشورها نظیر عربستان، قطر، اردن، مصر و آمریکا و اسرائیل به عنوان کشورهای حلقه مرکزی این اردوگاه قرار دارند. بنابراین یکی از تبعات این خیزش، دو قطبی شدن خاورمیانه حول محور «مقاومت» و «سازش و سلطه» است. از همین رو و بنابر دیدگاهی که «میشل فوکو» مطرح می‌کند، اساساً «روابط قدرت بدون مقاومت وجود ندارد و مقاومت نیز مانند قدرت از تنوع برخوردار بوده و می‌تواند در قالب راهبردهای منطقه‌ای و جهانی تکمیل شود». (امام جمعه‌زاده و تویسرکانی، ۱۳۸۹: ۲۵۳)

یکی دیگر از پیامدهای بیداری اسلامی در خاورمیانه، وقوع و تقویت الگوهای تعامل همکاری‌جویانه و ستیزش‌جویانه است؛ یعنی ما بر اثر این تحولات، شاهد تعاملات ستیزش‌محور در یک سطح و همچنین افزایش تعاملات همکاری‌جویانه در سطح دیگر و میان دیگر کشورها هستیم؛ به گونه‌ای که تقویت رابطه‌های تعاملی بین «ایران، سوریه و حزب‌الله»، «ایران و روسیه» و «روسیه و سوریه» بیشتر نمایان شد و در مقابل و ستیزش با این جبهه، شاهد همکاری و تعامل کشورهای محافظه‌کار عربستان، قطر و امارات با ترکیه و همچنین با حمایت مجموعه کشورهای غربی هستیم. بنابراین به نظر می‌رسد که ما بر اثر تحولات موج سوم اسلام‌گرایی در خاورمیانه شاهد یک نظم شکننده و متشنج در منطقه خواهیم بود که البته این مسئله‌ای طبیعی است؛ چراکه همواره تحولاتی که قرار است در اثر تغییرات ساختاری در یک نظام ایجاد شود، نظام را دچار تنش و بحران می‌کند. از سویی نوعی موازنه قوای نوین منطقه‌ای در حال شکل‌گیری است؛ بسیاری از تحرکاتی که اخیراً علیه جمهوری اسلامی آغاز شده است برای بازگرداندن موازنه قبلی یا شکل دادن به موازنه جدیدی است که از تقویت جایگاه ایران و تضعیف جایگاه اسرائیل جلوگیری کند.

بعد سوم تغییر در ساختار هنجاری خاورمیانه است؛ یکی از مناقشات مطرح درباره ساختار نظام بین‌الملل این است که عده‌ای قائل به وجود ساختار واحد در نظام بین‌الملل هستند که آن ساختار، همان ساختار مادی است. اما در کنار این نظریه، نظریه دیگری قرار دارد که قائل به وجود یک ساختار غیرمادی یا هنجاری در کنار ساختار مادی هستند. مثلاً آموزه «کثرت‌گرایی» به ساختار مادی باور دارد و آموزه «سازه‌انگاری» به ساختار غیر مادی معتقد است. به لحاظ ساختار هنجاری در نظام منطقه‌ای خاورمیانه، سه موضوع مهم قابل بررسی است:

الف) تقویت گفتمان اسلام‌گرایی و خیزش‌های اسلامی در برابر گفتمان‌های رقیب؛ تردیدی وجود ندارد که اسلام‌گرایی نسبت به گذشته در خاورمیانه تقویت شده است و می‌توان گفت تحولات اسلامی جهان عرب، عامل تقویت اسلام‌گرایی بوده است.

ب) تقویت گفتمان مقاومت اسلامی؛ کشورهایی هم که درگیر فرایند سازش با اسرائیل بودند مجبور شدند عقب‌نشینی کنند و خودشان را در ذیل گفتمان مقاومت تعریف کنند. (همانند ترکیه)

ج) تضعیف گفتمان سازش یا فرایند صلح خاورمیانه؛ این گفتمان که تحت عنوان فرایند تطبیع یا طبیعی‌سازی اسرائیل در خاورمیانه جریان داشته است که حداقل از کنفرانس مادرید به بعد هدف آن این بوده که اسرائیل را به عنوان بخشی طبیعی از خاورمیانه تعریف کند، در اثر بیداری اسلامی در خاورمیانه محقق نشده است. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۱۲)

یکی دیگر از پیامدها و اثرهای این خیزش‌ها، ایجاد ترس و وحشت میان رهبران سایر کشورهای محافظه‌کار منطقه است؛ به گونه‌ای که عدم وجود احساس امنیت به مانند گذشته، مانع از تفکر سلطه‌پایدار آنها خواهد بود. از همین‌رو کشورهای قطر، عربستان سعودی و کویت، ممکن است در آینده در این مسیر قرار گرفته و به سرنوشت تونس و مصر دچار شوند. دعوت شورای همکاری خلیج فارس از کشورهای مراکش و اردن برای پیوستن به این شورا نشان می‌دهد که نظام‌های سلطنتی جهان عرب به تزلزل افتاده‌اند و معتقدند که آن دو کشور نیز به ما بپیوندند تا بتوانیم از آنها هم در مقابل سقوط احتمالی سیستم آنها حمایت کنیم. به عبارت دیگر، اکنون همه آنها با وحشت سقوط و خشم مردمی خود مواجه‌اند.

از سویی تشدید تنازع گفتمانی، از یک سو بین «اسلام‌گرایی» و «سکولاریسم و لیبرالیسم» و از دیگر سو یک تنازع گفتمانی بین خرده‌گفتمان‌های جریان اسلام‌گرایی هم وجود دارد. یعنی بین «اسلام سلفی»، «اسلام سکولار لیبرال» و «اسلام انقلابی». بنابراین در میان گفتمان اسلام‌گرایی یک دسته تنازعات گفتمانی وجود دارد که بعضی اوقات دامنه‌دار می‌شود. تشدید رقابت و منازعه در سطح ملی نیز رخ داده است. ما شاهد بحران‌ها، شورش‌ها و جنگ‌های داخلی از یکسو و فرقه‌گرایی از سوی دیگر بوده‌ایم که یک نمونه آن در سوریه در حال وقوع است.

این تحول عظیم در خاورمیانه باعث شده است تا نوعی دیگر از منازعه میان قدرت‌ها و رقابت بین بازیگران فرامنطقه‌ای را شکل دهد؛ به گونه‌ای که تشدید منازعه بین آمریکا - اتحادیه اروپا و روسیه - چین در قضیه سوریه و ناکامی شورای امنیت قابل مشاهده است. به این موضوع نیز باید اشاره داشت که هرچند بحران سوریه در قامت بیداری اسلامی نمی‌گنجد و عموماً با دخالت کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و برای تضعیف جبهه مقاومت و ضربه به ایران وارد بحران شد، اما اکنون در سوریه شرایط به گونه‌ای است که در صورت برکناری بشار اشد، با توجه به شکاف‌های عمودی و افقی، احتمال تغییرات و بی‌ثباتی گسترده‌تری در بلندمدت وجود دارد. در این کشور، تاکنون نظم با سیاست حذف و اجبار ایجاد شده است، اما با کنار رفتن

عامل ایجاد نظم و ایجاد زمینه برای بازی اقلیت‌ها در ساختارهای سیاسی و اقتصادی، تضادها بیش از گذشته نمایان می‌شود و شرایط برای تغییرات ماهوی و یا وقوع جنگ همه‌گیر در منطقه فراهم خواهد شد.

بیداری اسلامی و تغییرات ژئوپلیتیک خاورمیانه

تغییرات ژئوپلیتیک ناشی از بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه در شرایطی در حال رخ دادن است که مسائل ارزشی - ایدئولوژیک با مسائل جغرافیای سیاسی و توازن قدرت و نقش‌های منطقه‌ای به هم وصل می‌شوند. باید توجه داشت که این خیزش‌ها در یک منطقه پویا یعنی خاورمیانه رخ می‌دهند که هر تحولی در آن کل منطقه و حتی جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از همین‌رو، منافع قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه آمریکا که به طور قابل ملاحظه‌ای به وجود حکومت‌های دیکتاتور منطقه پیوند خورده است، باعث شده تا کشورهای غربی هم‌اکنون داعیه حمایت از خیزش‌های مردمی خاورمیانه را در برابر متحدان سابق خود به یدک بکشند. همچنین موقعیت ژئواستراتژیک منطقه در کنار عوامل ژئواکونومی موجود، باعث شده است تا تمامی بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای، تمامی توان خود را در راستای بازتعریف منافع خود در منطقه و هدایت جریان تحولات موجود به نفع خود و یا مقاومت در برابر تغییرات کنونی، در جهت تثبیت وضعیت سابق و یا در نهایت موج‌سواری و بهره‌برداری از وضعیت موجود به دلیل هرج و مرج سیاسی ناشی از آن به کار گیرند.

این خیزش‌ها که ماهیتی خودجوش و فراگیر در سطح مردم داشته و از طرفی بدون پشتوانه رهبری متمرکز و قدرتمند به مسیر خود ادامه می‌دهند، باعث شده است تا قدرت‌های مؤثر منطقه‌ای و بین‌المللی، فضای مناسبی برای تأخیر در اثرگذاری آنها داشته باشند. اما بدون شک ثمره این خیزش‌ها دیر یا زود به بار خواهد نشست و باعث تغییرات ساختاری مهمی در عرصه سازمان‌های سیاسی منطقه‌ای خواهد شد و به یقین، تحولات ژئوپلیتیکی آن نیز بیش از پیش برجسته خواهد شد.

برخی از مناطق جغرافیایی، همواره در طول تاریخ، بنا به دلایل مختلف ژئوپلیتیکی از قبیل عوامل سیاسی، اقتصادی، نظامی و یا مذهبی از اهمیت و ارزش خاصی برخوردار بوده‌اند. در جهان، پانزده نقطه و گذرگاه استراتژیک وجود دارد که به دلیل برخورداری از موقعیت ممتاز ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک، در به وجود آمدن بسیاری از معادلات سیاسی، اقتصادی، منطقه‌ای و حتی جهانی نقشی بازر داشته و دارند. این موضوع سبب شده تا این مناطق همواره مورد توجه بسیاری از قدرت‌ها قرار گیرند و تاریخ، خود گواهی می‌دهد که قدرت‌های بزرگ همواره به منظور تصاحب و سلطه بر این مناطق، به طور مستمر، گاه پنهان و گاه آشکار با یکدیگر در جنگ بوده و هستند. این بدان مفهوم است که پیچیدگی سیاسی تحولات منطقه خاورمیانه، بر مؤلفه‌های ژئوپلیتیک استوار است. منطقه خاورمیانه دربرگیرنده بادوام‌ترین و حادث‌ترین کانون منازعات، یعنی اعراب و رژیم اشغالگر است. دولت‌های این منطقه هنوز بر سر مسائل مرزی و سلسله‌مراتب در میان خود دچار کشمکش‌اند و دولتی نیست که از سوی یک یا چند کشور همسایه احساس خطر نکند. نفوذ و مداخله‌های خارجی ناشی از نظام بین‌المللی،

از جمله ویژگی‌های ماندگار و شناخته‌شده خاورمیانه است. ویژگی‌های ثابت منطقه عبارت است از تفرقه‌های قومی - قبیله‌ای، اختلاف‌های مذهبی، ناخشنودی از مرزهایی که عمدتاً به دست حکام استعمارگر سابق با توجه به منافع خود آنها تعیین شده است، رقابت فرمانروایان جاه‌طلب که‌نسال و تلاش دائم آنها برای یافتن حامیان خارجی‌ای که اهمیت و اعتبار نظامیشان بتواند توازن قدرت را به ضرر رقبا دگرگون کند. (برکشلی، ۱۳۷۸: ۹)

بنا به یک تعبیر، «اگرچه این منطقه نیز با مسائلی شبیه به سایر مستعمرات سابق روبه‌رو است، از سه نقطه‌نظر تفاوت فاحشی با این کشورها دارد؛ نخست از نقطه نظر موقعیت جغرافیایی، خاورمیانه یکی از مهم‌ترین مناطق ترانزیت هوایی، زمینی و دریایی است؛ دوم، سه‌چهارم ذخایر محرز نفت جهان متعلق به این منطقه است؛ سوم، خاورمیانه عرصه یکی از خشم‌آلودترین مشاجرات ظاهراً بی‌پایان این قرن است که معضل اعراب و اسرائیل باشد». (لنچافسکی، ۱۳۴۲: ۷) در واقع، «خاورمیانه، آن‌چنان منافع افسون‌کننده‌ای برای بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی دارد که هیچ بازیگری حاضر به از دست دادن این منافع حیاتی نیست». (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۳۵) همین بس که سه تنگه مهم هرمز، باب‌المندب و سوئز در این منطقه واقع شده و ذخیره عمده انرژی جهان نیز در آن نهفته است؛ هم انرژی و هم راهروهای انتقال انرژی، سبب شده است خاورمیانه به‌طرزی اعجاب‌آور، مهم‌ترین منطقه استراتژیک جهان باشد.

در این میان، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا که کانون اصلی جهان اسلام به شمار می‌روند، علاوه بر دارابودن نقش و کارکرد ویژه در ادبیات سیاسی جهان، از منظر اقتصادی نیز دارای اهمیت بسزایی است. اهمیت این موضوع زمانی مشخص می‌شود که بدانیم از پانزده نقطه استراتژیک و گذرگاهی جهان، هشت نقطه، شامل کانال سوئز، تنگه هرمز، ابوموسی، جبل الطارق، باب‌المندب، بسفر، داردانل و تنگه مالاکا در اختیار جهان اسلام است که تحولات اخیر و خیزش مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا، دست کم پنج نقطه از این مناطق را تحت تأثیر مستقیم و غیرمستقیم خود قرار می‌دهد که این اثرگذاری با متأثر ساختن سه عامل اصلی در کنار برخی عوامل دیگر، به‌عنوان سرآغازی در تغییر معادلات سیاسی و اقتصادی جهان قابل ارزیابی است.

از دیگر سو می‌توان گفت که بیداری اسلامی اخیر، از سه جهت بر ژئوپلیتیک قدرت و سیاست در منطقه خاورمیانه تأثیر گذاشته‌اند: ایجاد «تضاد ایدئولوژیک»، تقویت «دیدگاه‌های منطقه‌ای در برابر دیدگاه‌های بین‌المللی» و تضاد «نقش بازیگران». تحولات اخیر یک نوع تضاد و رقابت ایدئولوژیک در سطح منطقه و نظام بین‌الملل ایجاد کرده است. در اینجا دو مفهوم غالب وجود دارد. گفتمان ایدئولوژی اسلامی خود را یک جایگزین مناسب در برابر گفتمان لیبرالیسم غربی می‌بیند. از زاویه‌ای دیگر، بیداری اسلامی منجر به تقویت دیدگاه‌های منطقه‌ای برای حل و فصل بحران‌ها در منطقه در مقابل دیدگاه‌های بین‌المللی و راه‌حل‌های غربی شده یا می‌شوند. در واقع، وقایع اخیر موجب شد تا نقش و پویایی مردم به نوعی پر رنگ شود. در آینده، ممکن است با ظهور و بروز جریان‌های مستقل ملی - اسلامی در کشورها با مجلس‌های مستقل و مبتنی بر واقعیت‌های سیاسی، جهت قدرت و سیاست منطقه‌ای تحت تأثیر قرار گیرد و بر این اساس، نوع نگاه منطقه‌ای تقویت شود. تأثیرات

ژئوپلیتیک این است که چگونگی دیدگاه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به همدیگر نزدیک شوند و به تعادل برسند. از طرفی، تحولات جهان عرب و آثار ژئوپلیتیک آن منجر به بازتعریف نقش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شده است. در منطقه دو دسته از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای وجود دارند. بازیگران جدی منطقه‌ای شامل ایران، ترکیه، عربستان و رژیم اسرائیل که همگی بر مبنای منافع ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک خود وارد صحنه شده‌اند و بازیگران فرامنطقه‌ای نیز شامل آمریکا، روسیه، چین و اتحادیه اروپا هستند. تحولات غرب از لحاظ ژئوپلیتیک بر روابط و رقابت این بازیگران در منطقه تأثیر گذار بوده و رقابت میان این بازیگران را روز به روز افزایش می‌دهد.

روی هم‌رفته، بیداری اسلامی، پیامدها و تأثیرات مهم ژئوپلیتیک در ساخت قدرت و سیاست منطقه از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی تر شدن مسائل خاورمیانه، تقویت منطقه‌گرایی با محوریت محور مقاومت در برابر بین‌الملل‌گرایی و افزایش رقابت بازیگران در سطوح مختلف خواهد داشت که در نتیجه آن، غرب‌گرایی محض سران کشورهای درگیر خیزش و تحول، جای خود را به استقلال عمل در تصمیم‌گیری و اتخاذ مواضع اسلامی خواهد داد. لذا به نظر می‌رسد تا همین جا نیز خیزش‌های مردمی متأثر از هویت سیاسی اسلام و انقلاب اسلامی ایران در جهان عرب، سبب‌ساز استقرار وضع جدیدی در روابط بین‌الملل شده است که ویژگی ضد هژمونی آن در مناطق مهم خاورمیانه در تقابل با آزادی عمل پیشین غرب قابل رؤیت است.

نتیجه

خیزش‌های اسلامی در قرون متمادی تاریخ اسلام، عموماً پاسخی به شرایط زمانی و مکانی بوده است. استبداد داخلی و سلطه خارجی، عمده محرکه‌های مسلمانان مبارز برای رسیدن به آزادی، استقلال و کسب هویت اسلامی از راه بازگشت به اسلام و رهایی بوده است. با اوج‌گیری تحولات اخیر در کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و در حالی که سیر این وقایع و خیزش‌های مردمی می‌رود تا معادله‌های پیشین منطقه‌ای و جهانی را وارد مرحله‌ای تازه گرداند، جایگاه انقلاب اسلامی ایران در این رویداد بزرگ و ضرورت بازخوانی ماهیت این خیزش‌ها و واکاوی مسیر حرکت و سرانجام آن نیز بیش از پیش خود را نمایان ساخته است.

همان‌گونه که اشاره شد، مردمی بودن خیزش‌های خاورمیانه عربی باعث شده تا ویژگی مسلمان بودن مردم منطقه و ماهیت اسلامی آنها در خیزش اخیر، بازتاب تعیین‌کننده‌ای پیدا کند. از این‌رو، می‌توان بر هویت اسلامی جنبش‌های اخیر به عنوان یکی از ویژگی‌های مهم آنها تأکید کرد. از طرفی در ارتباط با اثرگذاری این خیزش‌ها در روابط بین‌الملل نیز آن‌چنان که اشاره شد، در جهان امروز هر گونه تحول سیاسی و یا استراتژیکی در روابط بین‌المللی بر محور مناطق استراتژیک و با هدف اعمال بهینه قدرت مورد نظر است. بنابراین، شرایط کنونی حاکی از اضطراب و دگرگونی‌های گسترده در نگرش‌های استراتژیکی قدرت‌های ذی‌نفوذ نسبت به روند و چشم‌انداز این تحولات است و آنچه برای قدرت‌های ذی‌نفع و به ویژه قدرت‌های

غربی از اهمیت بسزایی برخوردار است، موضوع چگونگی هدایت و کنترل برنامه‌ریزی شده این خیزش‌ها با هدف مصادره انقلاب‌های مردمی در قالب دستمایه‌های دمکراسی غربی و نیز تلاش برای ایجاد یک سازماندهی هدفمند در ساختارهای سیاسی و استراتژیکی این مناطق است.

چشم‌انداز موجود، حاکی از آن است که خیزش‌های مذکور سرآغازی بر تحولات و لرزش‌های ژئوپلیتیکی گسترده در فضای خاورمیانه و شمال آفریقا است که دگرگونی‌های وسیعی را در صحنه‌های سیاست جهانی و مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی این حوزه به همراه خواهد داشت، به گونه‌ای که با توجه به سوابق حرکت‌های اسلامی که ابتدا پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و سپس با راه‌اندازی رژیم اشغالگر قدس در سرزمین‌های اشغالی فلسطین در این حوزه صورت گرفته است، می‌توان خیزش‌های کنونی را در قرن بیست‌ویکم و بعد از سقوط صدام و جنگ ۳۳ روزه لبنان به عنوان موج سوم از تحول ژئوپلیتیکی بیداری اسلامی قلمداد کرد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج‌البلاغه.
۳. احمدی، حمید، ۱۳۹۰، «اسلام‌گرایان و موج سوم بیداری عربی در خاورمیانه»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بررسی جنبش‌های مردمی اخیر خاورمیانه، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۴ اردیبهشت.
۴. _____، ۱۳۶۹، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، تهران، انتشارات کیهان.
۵. افتخاری، اصغر، ۱۳۸۹، «درک روابط بین‌الملل؛ رویکرد قرآنی»، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۸، زمستان.
۶. امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و مجتبی تویسرکانی، ۱۳۸۹، «شورای همکاری خلیج فارس در میان ژئوپلیتیک سلطه و ژئوپلیتیک مقاومت»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و چهارم، شماره ۱، بهار.
۷. برکشلی، فریدون، ۱۳۷۸، نفت و سیاست در خاورمیانه، تهران، قومس.
۸. توان، حسن، ۱۳۹۰، «تأملی بر انقلاب‌های عربی»، دو ماهنامه چشم‌انداز ایران، شماره ۶۹، شهریور و مهر.
۹. جمالی، جواد و ابراهیم شفیع‌پور، ۱۳۹۲، «انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی جهان اسلام: چالش‌ها و فرصت‌ها»، فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال دهم، تابستان، شماره ۳۳.
۱۰. حسینی، محمدتقی، ۱۳۹۰، «بررسی نظریه بیداری اسلامی در مورد انقلاب‌های خاورمیانه»، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره دوم، پائیز و زمستان.
۱۱. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، ۱۳۹۱، «چهار سطح تغییر در خاورمیانه»، اطلاعات، ۲۹ مهر شماره ۲۵۴۳۵.
۱۲. رضائی، مسعود و شهاب جهانیان، ۱۳۹۳، «انقلاب بحرین، بیداری اسلامی و علل ناکامی آن»، فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال یازدهم، شماره ۳۶، بهار.

۱۳. سلیمانی، محمدباقر، ۱۳۷۹، *بازیگران روند صلح خاورمیانه*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۴. فیلالی انصاری، آن عبدو، ۱۳۸۰، *اسلام و لائیسیتیه در کشورهای اسلامی*، ترجمه امیر رضایی، تهران، قصیده.
۱۵. کریستی، آگاتا، ۱۳۹۰، *ترکب مرگ*، ترجمه محمود حبیبی، تهران، هرمس (کتاب‌های کارآگاه).
۱۶. کریم‌خانی، احد، ۱۳۹۰، «تحوالات منطقه، بیداری اسلامی یا پروژه‌ای آمریکایی»، *کیهان*، ۸ آبان، شماره ۲۰۰۶۱.
۱۷. کمپ، جفری و رابرت هارکاوی، ۱۳۸۳، *جغرافیای استراتژیک خاورمیانه: پیشینه، مفاهیم و مسائل*، ترجمه سید مهدی متین، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۸. گارنت، جان. سی، ۱۳۸۸، *عقل سلیم و نظریه سیاست بین‌الملل*، ترجمه نورمحمد نوروزی، تهران، نشر گام نو.
۱۹. لنچافسکی، جرج، ۱۳۴۲، *نفث و دولت در خاورمیانه*، ترجمه علینقی عالیخانی، تهران، اقبال.
20. Ayubi, Nazih, 1994, *Political Islam: Regional and Politics in the Arab World*, Rutledge.
21. Desi, Meghand, 2007, *Rethinking Islamism: The ideology of the New Terror*, New York, I. B. Tauris.
22. Donohue J. and Esposito John, 2006, *Islam in Transition: Muslim Perspectives*, 2nd ed. , New York: Oxford University Press.
23. Ehteshami Anoushirvan, 1994, *Islamic fundamentalism and political Islam*, in: Brain white, Richard Litle and Michael smith(ed) Issues in world politics, Macmillan press.
24. Esposito, John L. , 2002, *Unholy War: Terror in the Name of Islam*, New York: Oxford University Press.
25. Fuller, Graham. E. , 2003, *The Future of Political Islam*, New York, Palgrave.
26. Pillar, Paul R, 2011, Alarmism on Islamism, *The National Interest*, Accessed at December, 4.
27. Shadid, Anthony, 2011, "Syrian Elite to Fight Protest to the End," *The New York Times*, May 10
28. Smirnov, Pavel, 2003, "When Mars is Stronger than Venus-U. S Revises it's Allied Priorities", *International Affairs*. August, Vol. 49, No. 4